

فطرت انسان

بسم الله الرحمن الرحيم

انسان در پرتو انوار بدیهی فطری خویشتن را چنین در می یابد که موجودی است که همه مطبوعات واقعی خویش را باید در ساخته شدن حیات خویش پیجو باشد حکیمی بالقوه خویشتن را می فهمد که از برای ساخته شدن حیات جز اینکه در مسیر علم و عمل قرار بگیرد چاره ای ندارد ولی پس از آنکه حقیقت را در یافت و نوایی از کمال و سعادت در بی نوایی خویش درک نمود دیگر از بیچارگی و اضطرار و اجبار سخن به میان نمی آورد و خود را درحرمت اراده که جز از میل است در می یابد و میفهمد که از برای چگونه زیستن اسیر جبر نیست و اراده را نیز از منظر واقعی نگریسته لذا در کنار وجدانیات دیگری که دارد به اراده و عقل بهاء میدهد چگونه فراسوی عالم ماده را در نوردیدن را فقط در این عالم هستی مقام خویش درمی یابد پس از آنکه وجود علم و عمل را در فعالیت های حرکت حیاتی خویش بهاء ارج خویش در یافت از برای آنکه ثمره ی مطلوب و اولی علم و عمل را که تحقق سیر حیات واقعی سعادت‌مندانه باشد دریابد و به آن نتیجه والا نائل آید خود علم و عمل را مورد شناسایی

قرار می دهد اینجاست مه حکیم بالقوه دیگر فیلسوف بالفعل شده است اگر چه در مراتب پایین حکمت باشد اما همینکه ارزش علم و عمل می خواهد دریابد سنگ بنای محکمی را نهاده است پس بررسی حقیقت علم و عمل و پی بردن به اقسام و مراتب احکام آنها در در چهار چوب حکمت نظری و عملی با اینکه اصالت را از آن علم در می یابد ولی علم بدون عمل را نیز همانند درخت بی ثمر در می یابد از همه مهمتر در بررسی فعالیت های عملی خود به دو نوع افعال در خویشتن پی می برد و اهم از این مهم اینکه به وجود رکنی بنام ایمان آگاهی پیدا می کند که بدون آن علم و عمل علاوه بر اینکه بی ثمر و تحقق مطلوب را بی هنر در می یابد همچنین به تلفیقی از علم و عمل با ایمان پی می برد که هم سبب حرمت و کرامت اندیشه و اخلاق و صفات انسانی میگردد ، ایمان را در حقیقت صافی و ذلال ساز فعالیت های خود در می یابد.

بعد از بررسی افعال انسان به این نتیجه می رسد که دو نوع فعل دارد : یک قسم افعالی که طبیعی و از روی میل و یا غضب تسانی هستند و دومین قسم افعالی که تدبیری و از روی اراده هستند که همین نوع دوم را افعال اخلاقی می نامند یعنی افعالی بر پایه تدبیر عقلانی و در چهارچوب صفات انسانی، یعنی

متقابل و متناسب با فطرت پاک قدمی در جهت لبیک به ایمانی که حکم پرستش را تحقق می سازد پس عملی، فعل اخلاقی است که در یومن و ستر است پرستش صورت می گیرد در غیر این از نوع اول بوده و اخلاقی نمی باشد. اما بحث اینجاست که آیا هر فعلی که طبیعی و نفسانی نبود اخلاقی است و سازنده حیات و سعادت مند کننده انسان است؟ و یا اینکه نه خیر فعلی اخلاق واقعی است که شرایط واقعی بودن و حقیقت را داشته باشد؟

از آنجا که تعریف دقیق و پی بردن به واقعیت اخلاق در حین سائگی ظاهری از پیچیده ترین و مهمترین موضوعات حکمت عملی است که با بیان چند جمله مطلب روشن نشده و مطلوب حاصل نمی گردد لذا برای رسیدن به نتیجه مطلوب باید قدری از اول حرکت و خواهش آدمی صحبت کنیم و ببینیم اصلاً آدمی خود چه استعداد دارد و آیا می تواند به اخلاق واقعی برسد و اصلاً اخلاق واقعی را با توجه به تعریف و توضیح ساده ای که فوقاً دادیم درمی یابد و چگونه درمی یابد تا آخر نتیجه گیری کنیم؛

اگر انسان را در موقعیتی در نظر بگیریم که در تحقیق واقعی نیز طریق چنین است فرض کنیم انسان در مرحله ای از زندگی است که می خواهد خود حقایق

را بفهمد و به آن در درستی حکم عمل جامع عمل بیوشاند بدون آنکه شنیده ها را باور کند و یا اگر چیزی را شنید در آن تحقیق کند که باز تاکید می کنم که حقیقت حیات آدمی باید چنین سیر شود لذات از یک طرف می خواهد بداند جهان چیست؟ و انسان چیست و چه نسبتی با جهان دارد؟ و از طرف دیگر در خود به نیازهای و خود دسته هایی پی می برد و روشن این خواسته ها اینکه می خواهد طوری حرکت داشته باشد که نیازمندیهایش برآورده شود و سعادت مند گردد.

اگرچه به طرح چنین سوالاتی نائل آمده و بوجود گرایشات و شناختهایی در خود پی برد پس به عقیده تسبیت رسیده است اما غافل از این حرمت در خود می اندیشد که اصلاً در دنیا چه می کنم؟ چگونه به اینجا آمده ام؟ چگونه باید به حقیقت آنکه نیازهایم را برآورده کنم پی ببرم؟ و با چه ارزیابی باید پی ببرم؟

لذا به اینجا می رسد که چه باید کرد؟ اینجاست که عمیقاً به فکر می رود به سبب اندیشه درمی یابد که انسان است و جهان و نیازمندیهای انسان و همین قدرت اندیشیدن و پی بردن به حقایق هستی، پس قاعدتاً باید نتیجه برسد که از برای اینکه دریابد چگونه باید باشد و چگونه نباید باشد؟ و چه باید کرد و چه نباید کرد؟ که هم از این سوالات توهم برانگیز راحت شد و هم به جواب نیازها

رسید، فقط و فقط باید اول حقیقت هستی عالم را دریافت تا فهمید کمه اصلاً جهان چیست؟ انسان چیست؟ و چه نسبتی با جهان دارد؟ و این خواهشها و شناختها و گرایشات درونی چه نقشی دارند تا بتوانند به جواب های نیازهای خود نائل آید و یا اینکه حداقل راهی برای رسیدن به جواب پیدا کند.

اگر با چنین حرمتی جلو آمد تحقیقاً باید گفت که در شناخت جهان فقط پایبند فطرت و عمل شده. لذا به جهان بینی فلسفی الهی می پردازد (اما اگر نگرش وی از اول بر پایه حساسیت و طبیعیات و میلهای نفسانی بود در همان سطح انجام می دهد ولی حرکت اشرفیت و مقام انسانی آدمها در احترام به تماذم لوازمات و وجدانیات و استعدادهای که در فصل واقعی نوع خود دارد انسان به سبب عقل و اراده انسان است پس جهان بینی باید تحلیلی و فلسفی باشد، پیرامون جهان شناسی فلسفی و عقلی تحقیقاً به سراغ کلیات و زیربناها و سنگ بناهای جهان و انسان می رود اینک وقتی می گوید جهان چیست؟ در حقیقت می خواهد در پایه مبدا و قصدی دارد اگر دارد چیست؟ موجودات جهان آنچنان که هستند و خواهند بود را می خواهد دریابد تا به نسبت جهان با مبدا و مقصد و نسبت انسان با آن مبدا و مقصد و جهان برسد، و در این صورت است که حقیقت

براستی روشن می شود که اصلاً نیازهای وی چیستند؟ چون می فهمد خود و جهان چیست؟ و راه و روشی که باید نیازهای خود را برآورده نماید چیست و چگونه است؟

پس از آنکه به جهان بینی پرداخت بطور قطع به یک ایدئولوژی می رسد که چه باید کرد؟ وی را در جمله اش جواب میدهد و ایدئولوژی چون مبدأ در یک جهان بینی دارد ولی می گوید این کار را باید انجام داد و این یکی را نباید انجام داد ، چون می گوید جهان بینی چنین می گوید که چون انسان و جهان بینی و چنان هستند و نسبتشان چنین و چنان است و محوریت جهان چون این چنین است پس باید اگر خواستی خوشبخت شوی از ایدئولوژی تبعیت و به آن عمل کنید.

پس این سوال مطرح است که با فرض اینکه جهان بینی فلسفی الهی صورت گرفته و یک ایدئولوژی حاصل شود آیا مطلب تمام است و ایدئولوژی حاصل کمال است احکامش از برای رسیدن به مطلوب واقعی کمال و سعادت در حیات است کامل می باشد؟

هر آن چیزی که حاصل از حرکتی از برای رسیدن و تحقق حرکت دیگر است تا مطلوب غائی حاصل و محصول باشد از جهت اینکه آن چیز حاصله کمالی غنی

از برای تحقق و انجام حرکت دیگر زمینه ای جهت حصول مطلوب غائی باشد به
فاعل و ابزار در اختیار فاعل و معلومات اولیه و احکام و قواعد متضمن صحت
حرکت فاعل بستگی دارد لذا در بحث جهان بینی اگر یک جهان بینی از تمام
جهاتش امل بوده باشد بطور قطع ایدئولوژی حاصل از آن که در بطن احکامش
حکم تکلیف پرستش را داشته باشد حتمی است، لذا باید ببینیم از برای جهان
بینی الهی فاعل که انسان عالم است و ابزارش عقل که قوه ناطقه در کیسه ذاتی
و مابقی وجدانیات اوست و معلومات اولیه که به بدیهیات و فطریات و احکام و
قواعد متضمن صحت حرکت نظریش منطبق صوری است آیا تحقیقاً کامل هستند
و می توانند یک جهان بینی الهی کامله ای را انجام دهند تا یک ایدئولوژی
مطلوب حاصل گردد؟ از یک وجهی اینکه انسان می تواند و عقل چنین قدرت را
دارد و بدیهیات و فطریات از برای شروع به حرکت نظری در جهان کافی هستند
و احکام منطبق صوری جوابگوست و می توان گفت که از برای تحقق جهان بینی
الهی همه شروط و لوازم موجود است اما از وجه دیگری اینکه هر انسانی بتواند
و انسان در همه احوال و مناظر و مراحل و مراتب جهان و مخصوصاً حرکت
متناهی وارد شود و عقل در تمام جهان شناخت فعلیت و قدرت کامل را داشته

باشد و فطریات و بدیهیات صرف و ساده از برای مقصود کافی باشند و احکام منطق صوری در تمام ریزه کاریهای حرکت عقل جوابگر باشد می توان دو نظریه را عنوان نمود اول اینکه نه خیر انسان و عقل بعنوان جهت درونی از برای کشف حقایق جهان و هستی اگر هم در حد اعلاء انسان عالم بادش و عقل در حد والا اجتهاد و و تیزبین باشد فقط انسان می تواند بسبب عقل حقایق کلی را با توجه به عمر و توان فراد بشر که با هم تفاوت و از طرفی هم متخالف و متضاد هستند اثبات نماید مثلاً عدل بعنوان محوریت از برای حسن اعمال اختیاری و اخلاقی اثبات می کند ولی اینکه حقیقت عدل چیست؟ و نسبت به مراحل و مراتب و کیفیات متفاوت زندگی چه شان و تفسیری دارد عاجز است و فطریات هم بعنوان معلومات اولیه فقط سلسله ای کلیات هستند که خود نیاز به شکافته شدن دارند مثلاً انسان بالفطره می خواهد چیزی را از پرستش کند اما اینکه پرستشگر حقیقی چیست؟ خود لازم بررسی عقلی است و احکام و منطق صوری هم اگر چه عقلی هستند و ثابت می باشد ولی سوال اینجاست که آیا شان حرکت و تفکر عقل فقط در همانها خلاصه می شود و یا اینکه تسخیر عقل در حرکتش رو به

جلو است و آن احکام بتنهایی کافی نیست؟ لذا برای ساماندهی و تکمیل جهان

بینی عقلی انسان به حجت و فرامین دیگری غیر از اینها نیاز است؟

و نظریه دوم اینکه انسان و عقل انسان و فطرت ذاتی آدمی بالقوه از توانائیهای

لازمه از برای انجام و تحقق بر جهان شناسی الهی را در سطح عالی و تمام

دارد ولی بالفعل نیست و انسان با تمام سعی و تلاش نمی تواند همه

استعدادهای ذاتی و عقلی خود را به فعلیت تمام برساند لذا به حجت و فعلیت

ساز بیرونی غیر از ذات خود اینکه رازهای درونی و عقلی وی را کشف و

بظهور برساند و راه حرکت صحیح عقل را هموار و روشن بدارد محتاج است

که حقیر نیز با همین نظریه موافقم، در هر حال براحتی می توان پی برد که

انسان و عقل انسانی از برای انجام و تحقق یک جهان شناختی حقیقی کامل کافی

نبوده و انسان به حجت کاشف و سامانده و راهنما و احکام بیرونی جهت تکمیل

نظر خود محتاج است پس اگر چنین بادش آنموقع افعال اختیاری و تدبیری

آدمی که با حکم پرستش و تکلیف در مقابل پرستشگری حقیقی صورت می

گیرد اگر متناسب و متقابل با یک ایدئولوژی حاصل از اینچنین جهان بینی باشد

اگر هم بگوئیم اخلاق است ولی اخلاق کامل و احسن انسانی نخواهد بود چرا که

انسان افعالی از روی تدبیر و اراده انجام می دهد مطلوب واقعی و غائی ذاتی انسان است و حرکتی که از پایه ناقص باشد اگر هم انسانی باشد کفایت امکر انسان را نخواهد داد پس چه باید کرد؟ ما دوباره تکرار می گردد، اینجاست که آدم را رسته و عالم اندیشمند از برای اینکه تکلیف خود را روشن کند به اینکه آیا حجت مددساز و سامانده و کامل کننده ای در بیرون است و اگر هست کجاست و حقیقت آن چیست؟ و اگر نیست پس باید دنبال راه دیگری بود و آیا راه دیگری هست یا نیست؟ می باشد، در پی جوئی و کاوشهای اندیشمندانه خود انسان به نتیجه می رسد که باید باشد چرا که به نیاز خود قطعاً، علاوه به نیاز عقل خود یک سامانده و تکمیلگرا، همچنین با وجود علل دیگری منجمله و خاصه اینکه چون انسان موجودی اجتماعی به تمام معنای آن است و از طرفی هم وجود امیال نفسانی در افراد بشر این نظریه را تحکیم و تقویت می کند که علاوه بر حجت عقلی باید محبت بیرونی دیگری که جلو تمام بهانه ها و اختلافات و تضادهای نگرشی و مراتب عقلی را بگیرد و مانوس و ملموس باشد لازم است که جلو تمام بهانه ها و اختلافات و تضادهای نگرشی و مراتب عقلی را بگیرد و مانوس و ملموس باشد لازم است و مهم دیگر اینکه اصلاً عقل اثبات کننده

مجهولات و تفسیرکمننده و بکارگیرنده معلومات کلی و عمل کننده؛ در وجه عملی به معلومات روشن تفسیری است، پس بدنبال حجت لازمه ای می رود که قبول آن نیز عقلی باشد.

اما باز برای اینکه به حجت لازمه در حکم واقعی آن برسد و آن را دریافته و بهره مند گردد بدون شک و قطعاً باز انسان اول باید یک جهان بینی الهی انجام دهد و یا ایمکه قطعاً آنچه می شنود و یا بعنوان حجت بیرونی درمی یابد اندیشمند از بررسی و بعد قبول نماید اصلاً معروفاً شد که وجه روشن عقل برای انسان به همین حرمت و حکم است، و این بخاطر آن است که خود و قدرت عقلی خود را دریافته و تحقیقاً قبول کند، در هر حال انسان و در واقع در دو حال به وجود حجت بیرونی پی می برد یا تحقیق می کند و نیازمندی به آن را دریافته و پی جوی آن شده و درمی یابد و یا اینکه در زندگی با ندای مودنی که آدمیان را به سمت حجتی الهی خوانده می شود و چون در واقع امر و با حکم عقل و تحقیق پی جو بوده لذا قطعاً بدنبال حجت الهی بوده است چون اخلاق را در حکم پرستش دریافته است و بجاست که الان قدری در رابطه همین مهم توضیحاتی داده شود تا وارد اخلاق دین و اسلامی شده و نتیجه بگیریم؛ بحث

اینجاست که کسانی که اخلاق را از مقولات متعددی عنوان کرده اند ولی در حقیقت اخلاق از موقله پرستش و عبادت است و همین بود که ما مطلب را از شروع آنطور که بیان گردید تنظیم کردیم تا مطلب به آسانی قابل درک باشد؛

قدما بر این باور بودند که کارهای عالیه و معمولی بشر اموری هستند که از روی خودخواهی و امیال نفسانی بشر صورت بگیرد و در مقابل انسان کارهایی را انجام می دهد که از تمایلات فردی بالاتر بوده و عاطفه غیردوستی است لذا گفته اند که انسان آن کارهایی که از برای غیر انجام می دهد تا دیگران از آن بهره ببرند امور اخلاقی هستند و این را نظریه عاطفی نامیده اند و همچنین گروهی دیگر بر این باورند که مبدا افعال و اندیشه ها و تصمیمات اخلاقی انسان از چیزی بنام وجدان است و این نظریه کانت است و آنچه مهم است اینکه منظور از وجدان در نزد طرفداران این نظریه و مخصوصاً کانت، عقل عملی است منظورش این است که انسان از چیزی بنام وجدان برخوردار است که وی را به سعادت می خواند از یک طرف کانت و امثال وی عقل عملی را وجدان و دعوت کننده به سعادت می نامند و از طرف دیگر عقل نظری را هرچه کاوش نموده به شک ختم نموده است و این خود تناقض بزرگ است و نظریه دیگری

است که اخلاق را از مقوله زیبایی می داند البته منظور زیبایی حسی و جسمی و نفسانی نیست می گوید منظور زیبایی عقلانی است یعنی اسنان اموری را انجام می دهد که فقط از انسان برمی آید و قابل تحسین است چون قابل تحسین است پس زیباست که قابل تحسین شده است و یک نظریه دیگری نیز که هست و می توان گفت نسبت به نظریه های قبلی قوی تر باشد نظریه علم و اراده صرف است یعنی همانکه ما مقدمه را از آن شروع کردیم که انسان اموری را انجام می دهد که از تدبیر و اراده انسان برمی خیزد و گفتیم که این اگر نظریه درستی است اما تدبیر عقلانی صرف و اراده خاصی جوابگوی مطلوب غائی نیست.